

بیشتری به سلامت غلت نبری ستم
 آن خوش نبر کجاست که این خج تو ده
 از بازگشت شاه بجز سیت یک نیست
 به جان شکن بر این که دو شکسته حال
 صبح است از صبا بگرم رحمتی گوشت
 در نیل غم فدا و سپهرش نظیر گفت
 ای دل تو شک جم مطلب جام هم خوراه
 ساقی بیا که وقت کسوت و زمان پیش
 بشو ز جام باده که چون ال نون و کس
 حافظ بکنج نمیکند دارد در آرزوگاه
 کالطیر فی الحدیقه والیث فی الدجم
 بهرم توبه محکم استخاره کنم
 بهر باده داغ مرا علاج کند
 سخن در دست بگویم نمیتوانم دید
 بخت کل منبشتم توی چه سلطانی
 مدح معتز ف غایب السع
 تا جان فشانش چو زوسیم و قدیم
 آهنگ عصم را بپرا پرده عدم
 ان العهود عند لیکن انهی بدم
 کردیدش معاینه بیرون دو دیدن
 الا ان قد مدت مانع السدم
 این بود قول بلبل بستن سزای چه
 پیوده غم چه میخوری ز بهر پیش کم
 بسیار گشت شوهر چون کیتباد و جم

ز روی دوست مرا چو گل مرا گفت
 ز قاصدیم ز شایخ ز محنت ز غفیت
 اگر کسی بزبانم حدیث تو برود
 که ای بیکده ام لیکن وقت مستی من
 چو خیزد بالب خندان بیاد مجلس شاه
 را که نیست در رسم لغت پر بهتری
 مرد که از زرقعات سازد بر کونک
 خوابه خردن پنهان مولد شفا حفظ
 بیانک بر بطن و بی رازش آشکاره کنم
 بیتی ای سرور وان باکل و کمش بچشم
 آه که طعنه بدخواه ندیدم رویت
 بروای نامح و بره و در گشتان خورده کیم
 برق غیرت که چنین میجد ز پرده غیب
 شاه ترکان که پسندید یکجا هم انداخت
 مدعی که بر اغم غنسه اش طور
 زلف منبل چه کشتم در حق بوسن بچشم
 نیست چون اینده ام رویتو ز اهر چه چشم
 کار فرمای قدر بیکد این من چه کنم
 تو بنمای که سخن خواسته فرمن چه کنم
 دست تکیه از نشود لطف تهنن چه کنم
 چاره تیره شب وادی این چه کنم